**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020716**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر تحلیل وضع تعیّنی بود. مثال‌های برای وضع تعینی زدیم. اینجا در بحث وضع تعیّنی یک مشکلی را شهید صدر مطرح می‌کند و پاسخ می‌دهد. مطرح شده که وضع تعیّنی بر پایۀ ایجاد، تحقق قرن اکید بین لفظ و معنا استوار است. این کثرت استعمالی که می‌خواهد قرن اکید را ایجاد کند چون استعمالات مجازی است همین استعمالات همراه با قرینه است، لفظ و قرینه این مجموعه مرکب دال بر، یعنی قرن اکید پیدا با معنا پیدا کرده، یا بفرمایید لفظ مقید به قرینه قرن اکید با معنا پیدا کرده، بنابراین نمی‌شود این مطلب سبب بشود که لفظ مجرد، لفظی که قرینه همراهش نیست قرن اکید به آن معنا پیدا کند، این اشکالی هست که اینجا مطرح شده. شهید صدر در مقام پاسخ می‌فرمایند که قرینه یک عنوان انتزاعی است، یک عنوان عام است. یک چیز شخصی نیست، در هر مورد قرینه به یک شکلی است، یک موقع ممکن است قرینه حالیه باشد، ممکن است مقالیه باشد، مدلش هم فرق دارد. ولی آن عنصری مشترکی که در تمامی استعمالات محفوظ است ذات معناست، و همین باعث می‌شود بین ذات معنا و آن، ذات لفظ، ذات لفظ معذرت می‌خواهم، بین ذات لفظ و آن معنا قرن اکید ایجاد بشود بر طبق قانون استجابت شرطیه. این تحلیلی هست که ایشان کردند، حالا ما ببینیم این تحلیل چقدر درست است.

من قانون استجابت شرعی را نمی‌دانم، ولی حالا یک چیزهای مشابهی که خودمان درک می‌کنیم را ببینیم واقعا این مطلب ایشان درست هست یا درست نیست. من یک مثال بزنم، ببینید اگر پادشاه با میر غضبش در یک جا حضور پیدا کند خب این مفهوم ترس را القاء می‌کند، چون همیشه پادشاه و میرغضب با ترس، رعب‌انگیز بودن و این چیزها همراه هست. حالا آن میرغضب اگر متنوع باشد، افراد مختلف باشند، یک بار این میرغضب باشد، یک بار آن میرغضب باشد، بالأخره آن عامل‌های وحشت‌زایی، حالا اگر پادشاه تنها بیاید باز هم وحشت ایجاد می‌شود؟ نه. وحشت مال پادشاه به علاوۀ میرغضب است، ولو میرغضب یک فرد مشخص نباشد، متنوع باشد، تنوع باعث نمی‌شود که آن عنصر مشترک بین آن عنصر مشترک و آن معنا قرن اکید ایجاد بشود. قرن اکید مال این مجموعه است، یک نکته، حالا من این بحث را تحلیل می‌کنم.

نکتۀ دوم این که اصلا مثال‌هایی که ما برای وضع تعینی زدیم همه‌شان قرینه مشترک بود، قرینه هم واحد بود، با این حال قرن اکید ایجاد شده بود. ببینید ما مثلا مثالی که می‌زدیم در مورد سوره‌های قرآن بود، گفتیم ابتداءً السورة التی فیها البقرة اطلاق می‌شده کم کم اسم این شده سورة البقرة. این قرینه‌ای که، یعنی روند تبدیل یک لفظ بقره اینجا به معنای لفظ به کار رفته، یعنی آن کلمه‌ای که در سورۀ بقره به کار رفته، ولی کم کم اسم شده برای کل سوره، امثال اینها. این اینجور نیست که یک قرینۀ متنوعی وجود داشته باشد، یک چیز واحدی هست، مثلا عرض کردم این که مثلا ما به چهارراه نزدیک اینجا می‌گوییم چهارراه حجتیه به اعتبار این که این چهارراه نزدیک یک مدرسۀ حجتیه است. این قرینه‌اش نزدیکی است، این قرینۀ نزدیکی همیشه هم همین است، قرینۀ دیگری هم نیست، این مثال‌هایی که ما می‌زنیم قرینه‌هایش هیچ تغییر نمی‌کنند، قرینه‌ها اصلا تغییر نمی‌کنند با این حال ما می‌بینیم به تدریج کلمۀ حجتیه را به عنوان اسم چهار راه می‌توانیم به کار ببریم، بنابراین یعنی این تحلیلی که ایشان مطرح کردند نه مطرِّد است نه منعکس به تعبیر دیگر، یعنی قرینه اگر شخصی باشد و غیر قابل تغییر مضر نیست در بعضی موارد برای ایجاد وضع تعیّنی، قرینه اگر مختلف، مختلف السنخ هم باشد در بعضی موارد مضر هست، اینجور نیست که تحلیلی که ایشان می‌کنند. اصل قضیه یک نکتۀ دیگر است، آن نکته این است که قرینه خودش دال نیست، قرینه زمینۀ دلالت لفظ را بر معنا فراهم می‌کند، قرینه نشانه برای معنا نیست، قالب برای معنا نیست، قرینه زمینه می‌شود برای این که خود این لفظ دال بر معنا باشد، و این نکته را داشته باشید، ببینید ما اصلا در آن، چطور می‌شود که ما لفظ بقره را که یک کلمه‌ای هست در سورۀ بقره به عنوان نام کل سوره می‌توانیم به کار ببریم، این چجور می‌شود؟ به نظر می‌رسد که اینجا بقره قرن اکید پیدا می‌کند با السورة التی فیها البقرة، یعنی ما وقتی کلمۀ، از یک طرف ما کلمۀ سوره را به کار بردیم، بعد کلمۀ بقره را هم به کار بردیم، سوره و بقره را که وقتی می‌گوییم سایر اجزایی که به وسیلۀ آن اجزاء ما اشاره به سورۀ بقره می‌کردیم خود آنها در ذهن انسان خطور می‌کند، به تعبیر دیگر ما عرض کردم خیلی وقت‌ها وضع تعیّنی از سنخ، ابتداءً از سنخ مجاز در حصر است، یعنی استعمال اوّلیه‌اش این هست السورة التی فیها البقرة، در اینها کلمۀ بقره شاخص‌تر از همه است، خاص‌تر است، وقتی این خاص‌تر هست ما کلمۀ سوره و بقره را که به کار می‌بریم ذهن انسان به این لفظ متوجه می‌شود، السورة التی فیها لفظ البقرة، یعنی از لفظ سورة البقرة به آن جملۀ کامل، السورة التی فیها البقرة ذهن انسان می‌رود، از این لفظ کلی معنای کلی او چیز می‌شود. یعنی خود این لفظ ما قرینه را به ذهن می‌آورد، قرینه چون یک قرن اکیدی بین این لفظ و آن قرینه وجود دارد، اتفاقا این مثال‌ها قرینه باید شخصی باشد در این تحلیل‌هایی که ما می‌کنیم این تحلیل فقط به قرینۀ شخصی این مطلب مطرح است، چون بین این لفظ ما و این لفظ مرکب قرن اکید وجود دارد، به محضی که این لفظ را ما می‌گوییم آن لفظ مرکز به ذهن خطور می‌کند. لفظ مرکب که به ذهن خطور کرد آن معنا به ذهن خطور می‌کند. ببینید فرض کنید ابراهیم را می‌خواهد، ابراهیم دال بر آن آقا پسر است، می‌آید به جای این که اسم کامل ابراهیم را به کار ببرد می‌گوید ابی، چرا؟ ابتداءً ابی ذهن را می‌برد روی ابراهیم، ابراهیم دال بر آن لفظ هست. ولی به تدریج آن واسطه‌هه حذف می‌شود. خود ابی مستقیم ارتباط پیدا می‌کند با آن معنا، یعنی ارتباط این شکلی است، قسمتی از یک لفظ دال بر کل لفظ است، کل لفظ بر آن معنا دلالت می‌کند، بعد بین قسمتی از لفظ و آن معنا ارتباط برقرار می‌شود. خیلی وقت‌ها اینجوری است. الآن مثلا منبری‌ها دیدید وسط منبر گاهی اوقات قسمتی از کلام را حذف می‌کنند، فعل جمله را حذف می‌کنند، چرا؟ به دلیل این که آن مبتدا و، مقدمات را که طرف شنید خودش لفظ آن فعل در ذهنش می‌آید، دیگر نیاز نمی‌آید آن لفظ را بگوید، لفظ در ذهنش می‌آید اثر خودش را می‌کند این معنا را به ذهن خطور می‌دهد. اگر این نحوه عملیات یعنی عملیاتی که قسمتی از یک لفظ دال بر کل لفظ باشد تکرار شود این منشأ یک نوع وضع تعینی می‌شود. خیلی وقت‌ها وضع تعینی به این شکل است. این مثال‌هایی که من زدم برای وضع تعینی به نظرم همه‌اش از همین سنخ است که در واقع من وقتی می‌گویم چهارراه حجتیه، ابتدا اینجوری هست چهارراه حجتیه یعنی چهارراهی که مدرسۀ حجتیه نزدیکش است، بعد آن سایر اجزای این کلام به تدریج حذف می‌شوند، ابتداء در لفظ حذف می‌شوند ولی مقدّر هستند، بعد دیگر کاملا حذف می‌شوند. یک نکته‌ای را اینجا من به تناسب عرض بکنم، در بحث این را قطر الندا یک موقعی می‌خواندند این مطلب بود در بحث این که قبل و بعد اگر مقطوع از اضافه بشوند چه حکمی دارد و اینها؟ می‌گوید قبل و بعد گاهی اوقات مقطوع از اضافه می‌شود ولی مضاف الیه لفظا مقدر است. گاهی اوقات مضاف الیه فقط معنیً مقدر است، گاهی اوقات مضافه الیه دیگر نسیا منسیا است. احکامش هم فرق می‌کند، سه جور مختلف است. حذف مضاف الیه و تقدیر لفظی‌اش و تقدیر معنوی‌اش و نسیا منسیا است. احکامش چی؟ مثلا یکی‌اش اگر مضاف الیه معنایش مقدر باشد مبنی می‌شود، لله الامر من قبل و من بعد. اگر لفظش مقدر باشد مبنی نمی‌شود، معرب است، ولی تنوین قبل حذف می‌شود، لله الامر من قبل و من بعده. اگر نه مضاف الیه نسیا منسیا باشد تنزیل هم می‌گیرد، کأنّ اصلا نبوده. اینها سه گونۀ مختلفی هستند، تقدیر اللفظ، تقدیر المعنا، نسیا منسیا. گاهی اوقات این مراحل طی می‌شود، یعنی ابتداءً لفظ مقدر است، بعد معنا مقدر می‌شود، آن معنایی که واسطه هست برای ارتباط لفظ ما با آن معنای خودش. بعد همۀ اینها حذف می‌شود، کأنّ نسیا منسیا می‌شود.

**شاگرد:** وقتی مقدر می‌شود معنایش هم هست دیگر؟

**استاد:** لفظ که مقدر است معنایش هم هست، ولی آن معنایش از طریق به آن معنا می‌رسیم.

**شاگرد:** اوّل لفظ به ذهن می‌رود

**استاد:** ذهن می‌رود بعد از لفظ می‌رود، مثلا لله الامر من قبله و من بعده یعنی من قبل هذا و من بعد هذا، اوّل می‌رود به لفظ هذا، بعد، فرض کنید من می‌گوید و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه اذ عرف، این شعر ابن مالک، سؤال می‌کند که زید حالش چطور است؟ می‌گوید بیمار است، بیمار، بیمارٌ. خب این کأنّ گاهی اوقات لفظ زید اینجا هم در، چون لفظ زید در ذهن مخاطب وجود دارد این لفظ زید اینجا مقدر است. یعنی آن باز در این جمله آن که معنای ذهن را، زید را به ذهن مخاطب اخطار می‌دهد لفظی هست که در ذهنش باقی است، لفظ باقی در ذهن است. گاهی اوقات نه، دیگر لفظ محو شده، آن معنا در ذهن هست، آن معنا اثر خودش را می‌کند. اینها چیزهایی هست که در نحوۀ ارتباطات چیزها وجود دارد، این است که به نظر می‌رسد که آن تحلیلی که شهید صدر مطرح می‌کند آن تحلیل به نظر می‌رسد کافی نیست برای اثبات وضع تعیّنی، نه وضع تعیّنی به آن شکل نیست. حالا این نکته را من اینجا ضمیمه بکنم، ما به شهید صدر در بحث قرن اکید این اشکال را طرح کردیم که مجرد قرن اکید کافی نیست برای این که این لفظ برای آن معنا باشد باید یک نوع قالبیت، نشانه بودن که یک چیزی ورای از اصل الدلالة است، مجرد این که از این بحثی که آقای هاشمی هم داشتند و اینها. آن سؤال این هست که با توجه به این که ما یک چیزی بیشتر از این که لفظ آن معنا را به ذهن اخطار بهش ؟؟؟ می‌خواهیم ما وضع تعینی را چجوری تحلیل می‌کنیم؟ اگر فقط قرن اکید را می‌خواستیم خب آن عیب نداشت، ولی شما یک چیزی بیشتر قالبیت هم می‌خواهید. پاسخ مطلب این است که ما اینجا اصلا قرن اکید بین لفظ بما هو قالبٌ و معنا ایجاد می‌شود. یعنی این لفظ در واقع قالب بر این معنا شده، این لفظ قالب بر این معنا هست، ولو مجازا. بنابراین تنها چیزی که این وسط هست آن این است که قالب بودن لفظ برای معنا در استعمالات قبل از تحقق وضع تعیّنی به مدد آن قرینه است، و الا قالب بودنش از، در همۀ استعمالات هست، یعنی این لفظی که من استعمال می‌کنم لفظ را قالب برای معنا قرار می‌دهم. هی این لفظ را قالب برای این معنا قرار می‌دهم، قالب قرار می‌دهم، قالب قرار می‌دهم به استعمالات متعدد، به قرینه، ولی اینقدر این لفظ قالب برای معنا هست که آن قرینه کم کم محو می‌شود، حالا نحوۀ محو شدنش آن خودش یک چیزی است، عرض کردم نحوۀ محو شدنش یک موقع به این جهت هست که ما اصلا خود این لفظ ما آن لفظ قرینه را همراه خودش می‌کشد نه آن قرینه این لفظ را دال کند، یعنی به این معنا، این لفظ ما لفظ قرینه را به ذهن اخطار می‌دهد، خودش به مدد این لفظ قرینه که به ذهن اخطار داده شده این مجموعه بر معنای دال هست، این که به این شکل هست خیلی وقت‌ها باعث می‌شود آن سرعت

**شاگرد:** چون این وضع عملیات کش دار است؟ یعنی از همان اوّل که شروع شده آن قالب قرار دادند وضع است؟

**استاد:** نه به تدریج است

**شاگرد:** وقتی که آن قرینه

**استاد:** نه هی ببینید شما

**شاگرد:** وضع کی صورت می‌گیرد؟

**استاد:** وضع زمانی می‌شود که دیگر

**شاگرد:** قرینه نیست اتکا به اوّل

**استاد:** دیگر آن نیاز به قرینه نباشد. یعنی در ذهن مخاطب ارتباط بین لفظ، حالا بگذارید من یک نکته‌ای را به تناسب عرض بکنم، خدا رحمت کند مرحوم آقای مجتهدی، آمیرزا عبد الله مجتهدی تبریزی، خب ایشان مسلط بودند به زبان فرانسه، ایشان تعبیر می‌کردند، اصلا مسلط که جزء ادبای فرانسه بودند، ایشان می‌گفتند اساتید دانشگاه، استادهای زبان از ایشان می‌آمدند مشکلاتشان را می‌پرسیدند، ایشان می‌گفتند که نشانۀ تسلط یک شخص بر یک زبان این هست که الفاظ آن زبان مستقیما معانی را به ذهنشان خطور بدهد نه این که آن الفاظ را به الفاظ زبان مادر، زبان مادری خودش ترجمه کند بعد از الفاظ زبان مادری به معنا پی ببرد. و ایشان می‌گفت من زبان فرانسه اینجوری هستم که زبان فرانسه مستقیم معانی را درک می‌کنم نه این که به فارسی ترجمه کنم در ذهنم لفظ فارسی معنا را دال باشد. ببینید دلالت بر من که زبان فرانسه را نمی‌دانم آن نکته‌ای که جلسۀ قبل هم عرض می‌کردم که بحث تکرر استعمال و امثال اینها گاهی اوقات منشأ می شود که سرعت انتقال صورت بگیرد. من که زبان فرانسه مسلط نیستم واژۀ مثلا فرانسوی را که می‌بینم در ذهنم به واژۀ فارسی ترجمه می‌کنم از واژۀ فارسی به معنایش پی می‌برم، این یک مرحله‌ای است. سرعت عمل که زیاد می‌شود این ترجمۀ فارسی حذف می‌شود، وضع تعینی یک همچین شکلی دارد. ما آن لفظ، لفظ ما واسطه می‌شود برای این که یک مجموعۀ الفاظی را به ذهن اخطار بدهد، آن مجموعۀ الفاظ به آن معنای مورد نظر دلالت می‌کند. اینقدر وقتی این تکرارها زیاد می‌شود آن واسطه‌هه حذف می‌شود. خود آن لفظ مستقیما بدون این که نیاز باشد که در ذهن ما لفظ مرکب بیاید آن معنا را به ذهن خطور می‌دهد، و این غیر از بحث قرن اکید و آن مدل، یعنی مدلش مدل قرن اکیدی که شهید صدر تصویر می‌کند قرن اکید بین لفظ و معنا هست نیست، یعنی حذف یک واسطه در فرایند دلالت ذهنی است، خب این چیزی هست که ما وجدانا خودمان درک می‌کنیم که عرض کردم گاهی اوقات علم به وضع در دلالت لفظ بر معنا دخالت دارد در مراحل اوّلیه، یعنی به طوری که من اگر می‌خواهم این معنا را تصور کنم، باید علم به وضع، حالا به تناسب یک قصه‌ای را بگویم، چند روز قبل در مرکز کامپیوتری یک کافی شاپ آنجا افتتاح کرده بودند بعد صحبت سر این بود رئیس مرکز گفت حالا اسم این را چی بگذاریم؟ مثلا، در اعلامیه‌اش گفته بودند غذاخوری، بعد گفتند که حالا اصلش غذاخوری نبود کافی شاپ بود، خب حالا می‌خواستند اسم خارجی نگذارند کافی شاپ ترجمۀ فارسی‌اش چی است؟ قهوه‌خانه خوب است؟ بعد قهوه خانه چیزش با کافی شاپ خیلی فرق دارد، کلاسش، امثال اینها

**شاگرد:** قهوه سرا

**استاد:** خلاصه این شکلی و یک قدری خندیدند و اینها. من دیروز مرکز رفته بودم این دوستان کافی شاپ یک مقدار داشتند، شیر و کیک و آبمیوه و اینجور چیزها می‌آوردند برای آنجا، گفتم اینها را برای قهوه خانه می‌برید؟ گفت چی قهوه خانه یک دفعه خندید، متوجه شد که من آن داستان. ببینید من واژۀ قهوه خانه را که به کار بردم این که از قهوه خانه پی ببرد که مراد من این کافی شاپ است به مدد آن در ذهنش می‌رود که در آن جریان جلسۀ افتتاحیه یک شوخی در مورد این که کافی شاپ ترجمه‌اش قهوه خانه است و امثال اینها رخ داده. حالا این گاهی اوقات من اگر خیلی زیاد این کلمۀ قهوه خانه را استعمال می‌کنم، اینقدر زیاد می‌شود که دیگر کم کم آن منشأ چیز فراموش می‌شود، اگر زیاد استعمال نکنم نه دیگر از این طرف، دیگر نمی‌توانم قهوه خانه را به کار ببرم چون آن داستان و آن ماجرایی که زمینه است برای این که من این قهوه خانه را در آن معنا به کار ببرم از بین رفته و اینها.

**شاگرد:** این داستان کلا از بین می‌رود اگر استعمال ادامه داشته باشد می‌شود موضوع له، اگر ادامه نداشته باشد دیگر

**استاد:** هیچی آن در واقع، یعنی اینها یک عملیات دلالت لفظ بر معنا یک پیچیدگی‌هایی دارد، اینجور نیست که با یک لفظ قرن اکید بتوانیم تمام چیزهایش را توجیه کنیم، به گونه‌های متفاوتی می‌تواند این وضع. من دیروز مثال‌هایی که زدم آخرین مثالی که برای وضع تعینی زدم چی بود؟

**شاگرد:** شیر آب

**شاگرد:** سه شدن

**استاد:** ها مثلا همان شیر آب، ببینید این مثال شیر آب هم که آن مثال را زدم دقیقا این شیر آب هم از سنخ وضع تعیّنی است، این مدلش فرق دارد با آن سورۀ قرآن، سورۀ قرآن لفظ سورة البقرة ذهن انسان را به این لفظ مرکب السورة التی فیها سورة البقرة می‌برد از آنجا ما به معنا پی می‌بریم، ولی شیر آب اینجور نیست، شیر آب ذهن انسان را می‌برد به آن شیءای که قیافه‌اش یعنی شیر را در مشابه شیر استعمال می‌کنم، مشابه الشیری که مربوط به آب است، این مشابه الشیر، بعد کم کم این مشابه الشیر آن جنبۀ مشابهتش می‌افتد شیر اصلا آن حیث آب دهی‌اش چون من به چه غرض برایم مهم است؟ برای این که این شیر آب وسیله‌ای هست که آب برای من تأمین می‌کند، بعد از آن دیگر شیر آب آن صورت ظاهریه‌اش از بین می‌رود، تبدیل می‌شود آن چیزی که آب تولید می‌کند.

**شاگرد:** ولو شبیه شیر نباشد

**استاد:** ولو شبیه شیر نباشد. یعنی ما کم کم یعنی ابتداء حتی ابتداء ممکن است ما شیر آب را هم در مورد چیزی که شبیه آب نباشد هم به کار می‌بردیم ولی به اعتبار این که این مشابهت دارد با آن شیر آب در تأمین این هدف. ولی کم کم حتی این مشابهت‌ها هم حذف می‌شود. ببینید این تعبیری که من در مورد شیر آب هم مثال زدم این هم قرینه‌اش دقیقا قرینۀ شخصیه است، آن مثالی که شهید صدر مطرح می‌کنند که اینها قرائن کلیه است و امثال اینها من اجالتا مثال به ذهنم نرسید، مثال‌هایی که ما می‌بینیم همه قرینۀ شخصیه است، ولی همین قرینۀ شخصیه می‌تواند به تدریج حضورش حذف بشود، یعنی اینجور نیست که این قرینۀ شخصیه همیشه باید در دلالت لفظ حضور داشته باشد، چون گاهی اوقات در حدوث دلالت دخالت دارد ولی در بقایش دخالت ندارد، این مدل تبدیل شیر آب از استعمال مجازی به استعمال حقیقی با مدل تبدیل السورة التی فیها لفظ البقرة فرق دارد. ما گونه‌های مختلف، حالا من مخصوصا این مثال‌ها را در جلسۀ قبل زدم که یک نوع تنوعی داشته باشد و به نظرم حالا شاید مثال‌های دیگری هم پیدا کنیم آنها هم به یک مدل دیگری

**شاگرد:** آخرین مثال سه شدن بود

**استاد:** آها سه شدن، سه شدن هم آن هم یک ارتباطی هست بین سه شدن در میان مکانیک‌ها، مکانیک‌ها جایی که ماشین خراب می‌شود سه می‌شود یعنی با سه سیلندر کار می‌کند. و آن در واقع لفظ به دلیل این که آن هدفی که من برایم مهم هست آن چیزش نیست، سلیندرهایش نیست، آن که برایم مهم است این است که ماشین خراب شده، حالا هر چی بوده بوده، گاهی اوقات ذهن من از آن عامل خرابی که کمبود سلیندر هست به آن ذات خرابی می‌رود، یعنی کلی خرابی می‌رود

**شاگرد:** تجرید می‌کند از خصوص

**استاد:** آره از آن مورد شخصی یعنی من کلمۀ سه را به کار می‌برم برای خراب شدن ناشی از کم شدن سیلندر. بعد آن قید معنا به تدریج حذف می‌شود به دلیل این که آن قید معنا برای من اهمیت ندارد، آن که برای من اهمیت دارد آن ذات شیء هست. اینجا به تدریج قید معنا حذف می‌شود. این هم یک مدل دیگر است. سه شدن هم شاید اصلا فرق داشته باشد با آن شیر، تبدیل شیر آب به. اینها گونه‌های مختلفی هست، این گونه‌های مختلف هر کدامشان به یک مدل وضع تعیّنی شکل می‌گیرد. یک نکته‌ای را من اینجا ضمیمه کنم این بحث را جمع کنم، آن این است که در این که ما وضع تعیّنی داریم، وضع استعمالی داریم تردیدی نیست، ما در واقع این تحلیل‌ها بیشتر از این که تحلیل برای اثبات وجود وضع تعیّنی است، یا برای اثبات وجود وضع استعمالی است تحلیل برای صحت مبناهای ماست، اگر ما ببینیم که با مبنایی که انتخاب کردیم نتوانیم وضع تعیّنی را و وضع استعمالی را توجیه کنیم نباید بگوییم وضع استعمالی نداریم، وضع تعینی نداریم، برویم در آن مبنایمان تجدید نظر کنیم، در این که اینها وجود دارد و امثال اینها تردیدی نیست، حالا من در وضع استعمالی‌اش شبهاتی اینجا مطرح شده اشارۀ اجمالی در جلسۀ بعد می‌کنم و نمی‌خواهم وارد تفصیل بحث وضع استعمالی را آقای صدر خیلی مفصل بحث کرده من وارد آن تفصیلش نمی‌شوم، فقط این نکته را می‌خواهم رویش تأکید کنم که ما گاهی اوقات یک وجدانیاتی افراد دارند، یک شبهاتی ایجاد که می‌شود سعی می‌کنند این وجدانیات را تخطئه کنند، در حالی که برعکس قضیه باید باشد، در این که ما وضع تعیّنی داریم، وضع استعمالی داریم این یک چیز واضح است، مبناهایتان را باید، این شبیه آن داستان عرض کردم یک پادشاه، یک پادشاه خونخواری بوده یک تختی داشته الآن اسمش را یادم رفته اسمش کی بود، آن تخته داشته دخترهایی را به عنوان همسر انتخاب می‌کرده این باید اندازۀ این تخت می‌بودند، اگر بلندتر بودند پاهایشان را می‌بریده، اگر کوتاه‌تر بودند پاهایش را می‌کشیدند که اندازۀ تخت بشود، بابا یک قالب در نظر نگیرید که وجدانیات را در این قالب بریزید. گاهی اوقات در حالی که، این مشکل گاهی اوقات داریم همین هست، یک قالب‌هایی در ذهنمان پر می‌کنیم می‌خواهیم یک جوری این وجدانیات را در آن قالب‌ها بگنجانیم، در حالی که آن وجدانیات باید آن قالب را تشکیل بدهد براساس آن وجدانیات باید قالب تهیه کنیم، بعضی از مشکلات چیزی که هست همین است ذهن به تعبیری حاج آقا از قول مرحوم حاج شیخ در تحلیل فقه مرحوم حاج شیخ، تفکر مرحوم حاج شیخ تعبیر می‌کردند می‌گفتند که مرحوم حاج شیخ از وجدان به برهان می‌رفت، بر خلاف بعضی‌ها که از برهان به وجدان می‌روند. می‌گفتند تحلیل این تبیین این مطلب این است، بعضی چیزها برهان نیست، صورة البرهان است، یک برهان‌ها یک چیزهایی شکل برهان هست آنها را ما محکَّم می‌کنیم بر وجدانیات خودمان می‌خواهیم یک جوری این وجدانیات را دستکاری کنیم و این بعضی از بحث‌های فلسفی، بعضی از مبانی مطالب فلسفی یکی از مشکلاتش همین است که یک سری چیزهایی را که ما خیال می‌کنیم برهان است اسمش را می‌گذاریم برهان آنها را محکَّم قرار می‌دهیم برای وجدانیات خودمان، خیلی وقت‌ها باید حواسمان را جمع کنیم که واقعا خلط بین صورة البرهان و برهان نکنیم، یعنی در واقع بعضی از مخالفت‌ورزی‌های با فلسفه، بعضی‌هایش نمی‌خواهم بگویم همه‌شان واقعیت دارد، حالا آن مطلب این است که اصلا اینها اندیشۀ عقلی نیست، برهان عقلی نیست، شکل برهان است، و الا واقعا برهان واقعی باشد و امثال اینها نمی‌شود باهاش چیز کرد، ولی خیلی وقت‌ها یک چیزهای به اصطلاح تخیلات عقلی است نه تفکرات عقلی.

**شاگرد:** آقایان چون زاهدند به وجدانیات خیلی توجه نمی‌کنند.

**استاد:** البته نمی‌خواهم بگویم که همۀ وجدانیات هم درست است، گاهی اوقات تخیلات هم در انسان وجود دارد آدم آن تخیل را جای وجدان قرار می‌دهد، غرضی که می‌خواهم اینجا چیز کنم آن این است که مرحله به مرحله فرق دارد، فرض کنید وضع تعیّنی وجود داشتن یک چیز پیچیده‌ای نیست که، این که ما بدانیم تعیّنا وضع داریم، وضع استعمالی وجود دارد آن چیزی نیست که بعضی چیزها به دلیل این که اصلش پیچیده است پیچیدگی منشأ می‌شود که آدم آن وجدانش هم از اوّل قر و قاتی بشود، ولی در چیزهای واضح، بماند.

در مورد وضع استعمالی یک سری چیزها هست جلسۀ بعد می‌دهم ما می‌رویم در بحث نظریة الاستعمالی که آقای صدر مطرح کردند.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان